



جدایی علم و عمل ترویج دروغ است

من آدم باهوشی نیستم و از آن دسته انسان‌هایی نیستم که همه مفاهیم را زود می‌گیرند، بنابراین برای رسیدن به جایی که هم اکنون هستم، ناچار بودم تلاش زیادی بکنم. روش تدریس من هم اینگونه است که نمی‌توانم مرتب و منظم چیزی را شرح دهم. در این جلسه نیز مرا از بیان مطالب منسجم معذور بدانید. همیشه از جایی شروع می‌کنم و نمی‌دانم بحث به کجا می‌رود. این روش ممکن است برخی را سرگردان کند ولی به برخی دیگر ایده‌های تازه برای تفکر می‌دهد. به نظر بنده تفکر مهم‌ترین چیز است؛ حتی از اندوختن دانش بسیار مهم‌تر است.

اما درباره بررسی نسبت میان علم و عمل از بعد اخلاقی باید بگویم بیشتر متفکران لزوم همبستگی میان این دو مفهوم را از دید اخلاقی و تأثیرات آن بررسی می‌کنند اما چون من اهل نصیحت نیستم از این بخش می‌گذرم. اخلاق غایت ندارد؛ زیرا غایت این دنیا انسان است. کتاب‌های مهم فلاسفه در باب اخلاق، نظیر کتاب کانت و ارسطو نیز، اخلاق را برای اهالی زمین ننوشتند. علم و عمل از زاویه دید ذوقی و عرفانی هم می‌شود دید. یونانی‌ها می‌گفتند، سه گروه از مردم برای مسابقات قهرمانی به المپ می‌روند. اولین گروه پهلوانان هستند که برای مبارزه می‌روند، گروه دوم دستفروشان هستند و در نهایت، تماشاچیان در المپ حاضر می‌شوند. یونانی‌ها شرف را به گروه سوم می‌دادند، زیرا معتقد بودند این دسته تنها کسانی هستند که بدون در نظر گرفتن منافع خود به تماشای رقابت‌های المپ می‌روند. این نظر قومی است که به پهلوانان خود مقال الموهبت می‌دادند و از این نظر بسیار مهم است که تماشاچیان را صاحب شرف می‌دانستند. این موضوع مهم است که بدانیم، بر خلاف آن چه در جامعه ما می‌گذرد، بی‌غرض بودن شرط شرافت است. این ناظر به نفع نبودن چیزی است که در دنیای جدید باید به آن پرداخت و درباره‌اش بحث کرد. این که برای ذوق شخصی و بدون هیچ توقعی به کسب دانش پردازیم آیا خوب است یا نه؟ نصیحت نمی‌کنم که بی‌مصلحت زندگی کنید، ولی در پرداختن مداوم به زندگی چیزهایی هست که نمی‌توانیم از ستایش مداوم آن بگذریم. ما تجلی این اندیشه یونانی را به خوبی در شعر سعدی می‌بینیم، جایی که گفت: «تنگ چشمان نظر به بستان کنند/ ما تماشاگران بستانیم/»

هرچه گفتیم جز حکایت دوست/ در همه عمر از آن پشیمانیم» شاید سعدی حتی کامل‌تر گفته باشد. این جا باغبانی داریم که جمع تماشا و نگهبانی و بهره‌مندی است. او هم از باغ لذت می‌برد و هم مراقب آبادانی آن است. اوست که امکان انتفاع و لذت را به دیگران هم می‌دهد. نقش باغبان در این میان کامل به نظر می‌رسد. این موضوع را از دید فلسفی نیز می‌توان بررسی کرد. چه اینکه ما می‌توانیم در فلسفه، تعریف دقیقی از دو گزاره «نظر» و «عمل» ارایه دهیم. اما این که این تعریف درست تا چه اندازه مشکل را حل کند جای سوال دارد. ما دنیا را از دریچه دید اروپا می‌شناسیم و به همین دلیل با وجود این که دانش در هند و چین و ایران نیز وجود داشته است، امروز از یونان صحبت می‌کنیم. اقتصاد علمی است که در قرن 17 و 18 ابداع شده است. اما یونانی‌ها با اختراع منطق، برای اولین بار علم را از عمل جدا کردند. گرچه نظر و عمل در کنار هم معنا پیدا می‌کند اما، جدایی آن توسط سقراط و افلاطون و ارسطو یک اتهام نیست. اگر برداشت اتهام آمیز از آن شود همین جا حرفم را پس می‌گیرم. متفکر یک چیزی را مطرح می‌کند اما گفته عمل نیست. اگر تاریخ ارسطو را حفظ کرده است، به خاطر اثرگذاری او بوده است. اثر او قدرت حفظ داشته و مفید بوده؛ برای همین باقی مانده است. در آن دوره از دانش، نظر از عمل جدا شده بود. گرچه با توجه به دانش موجود این قضیه قابل دفاع نیست اما افلاطون معتقد بود کسانی که بدی می‌کنند بدی را نمی‌شناسند و کسانی که خوبی می‌کنند خوبی را می‌شناسند. این به دو تلقی متفاوت از علم منجر می‌شود. گرچه به همه علوم قابل تعمیم نیست اما، بعضی علوم در جان و دل می‌زنند و برخی به تن و در جیب و کتاب جای می‌گیرند. نخستین نوع دانش، صاحب انسان است. شهودی است و او را با خود به هرکجا بخواهد می‌برد. علم دوم علمی است که انسان صاحب آن است و می‌تواند از آن استفاده و یا حتی سو استفاده کند. ما متأسفانه به علم از نوع نخست اهمیتی نمی‌دهیم. کتابی می‌خواهیم که به ما اطلاعات بدهد. دوست داریم برویم با این اطلاعات را پیش دوستان نمایش بدهیم. ما کتابی که به ما اندیشیدن یاد بدهد را نمی‌خوانیم چون سودی برایمان ندارد. افلاطون هم می‌گوید، از این دو، یکی علم به ایده و مثال است و دیگری علم به دانستن معمولی. با همین دیدگاه، سیاست از اقتصاد جدا می‌شود. اگر نخواهیم بگویم سیاست با مفهوم امروزی آن تفاوت جوهری داشته است، اما به کلی متفاوت بوده است. سیاست فضیلت بوده و ساکنان مدینه در خارج از خانه وظیفه داشتند به آن پردازند. در صورتی اکنون یا علم تدبیر منزل، مربوط به پشت درهای خانه بوده و ارزش نداشته است. برای همین آزادی به علم داده می‌شده و کسانی که کار نمی‌کردند آزادترین انسان‌ها محسوب می‌شدند، چون از فعالیت خود انتفاعی نداشتند. باید متوجه باشیم که سیاست در دوره ما یعنی اقتصاد و دیگر هیچ! سوال این جاست که آیا آن چه در قرن‌های اخیر در غرب محقق شد، در این جا نیز می‌شود. علم جدید به عهده گرفت که جهان را تسخیر کند، اما ما در کشور خودمان این مسوولیت را به عهده نگرفتیم. صرف یاد گرفتن رویش، مشکلی را حل نمی‌کند. کسی که پژوهش می‌کند متودولوژی پاس نکرده است، آن را در عمل آموخته است. مشکل ما در کشور، نداشتن علم نیست بلکه جدایی علم و تکنولوژی است. این دو موازی هم حرکت می‌کنند. در جهان توسعه نیافته ما دانشمند داریم اما تکنولوژی نداریم. آن‌ها هرکجا بروند دانشمندان بزرگی هستند اما حضورشان در کشور توسعه نیافته، که هم علم را می‌خرد و هم تکنولوژی را، چه فایده ای دارد؟ در علم عصر جدید، مهم تمتع و بهره برداری بود. بشر تمتع است. این را هم مارکس می‌گوید و هم فروید. در آغاز عصر جدید خیلی چیزها یافت شد و عمل بعضی چیزها هم از دست رفت. بشر تحقیر شده خود را باز یافت و عزت نفس گرفت. باید بدانیم که ما انبار علم نیستیم. مساله عمل و نظر از این جهت مهم است که بدانیم چه چیز را برای چه چیز می‌خوانیم. باید با سوال به سراغ علم برویم تا علم ما با عمل ما متناسب باشد. باید به فکر وحدت نظر و عمل بود. جدایی این دو، ریا و دروغ را در جامعه افزایش می‌دهد و این بسیار خطرناک است.